

روش شناسی در روابط بین‌الملل و نسبت آن با علوم طبیعی

عارف وفايي^۱

چکیده

روش شناسی مفهومی است که به بررسی و تحلیل فرایند حصول شناخت می‌پردازد. این مفهوم در مطالعات روابط بین‌الملل از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا پژوهش و تحقیق و همچنان تدوین نظریه از طریق روش شناسی انجام می‌شود. بنابراین، چگونگی به دست آوردن شناخت قابل اطمینان و فهم پدیده‌های روابط بین‌الملل، توسط روش شناسی صورت می‌گیرد. نوشتار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای به این سوال پاسخ داده است؛ که چه نسبتی بین علوم طبیعی و به ویژه فیزیک و علوم اجتماعی و به ویژه روابط بین‌الملل وجود دارد؟ فرضیه که در پاسخ به این سوال در اینجا مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، بیانگر این مطلب است؛ که علوم اجتماعی و به ویژه روابط بین‌الملل به شدت تحت تأثیر روش شناسی علوم طبیعی و به صورت مشخص فیزیک قرار دارد. اثبات گرایی در روابط بین‌الملل روشی است که با الگوگیری از روش‌های علوم طبیعی به مطالعه پدیده‌های روابط بین‌الملل می‌پردازد و این روش از ابتدا تا اکنون در قالب‌های متفاوتی چون؛ استقرارگرایی منطقی، ابطال گرایی و فیزیک کوانتوم تکامل یافته است.

کلید واژه: روش، روش شناسی، اثبات گرایی، ابطال گرایی و فیزیک کوانتوم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. عارف وفايي، دانشجوی کارشناسی ارشد، روابط بین‌الملل، دانشگاه بین‌المللی اهلبیت (ع) تهران.

روش^۱ یکی از ابزارهای خیلی مهم در تولید دانش است که بدون گزینش روشی مشخص نمی‌توان به مطالعه و تدوین علوم پرداخت. روش عبارت از شیوه‌های مطالعه و تحقیق یک موضوع است که در نتیجه آن محقق به فهم، کشف، شناخت و پاسخ به یک مسئله می‌رسد. بنابراین؛ چگونگی تولید دانش، دقت و اعتبار آن بستگی به روشی دارد که پژوهشگر در فرایند تحقیق آن را انتخاب می‌کند.

روش‌شناسی^۲ به شناخت و مطالعه شیوه‌های حصول یا کسب شناخت توجه دارد. به عبارت دیگر روش‌شناسی به این موضوع می‌پردازد که علوم از طریق کدام ابزارها به دست می‌آید و دانش به دست آمده به چه میزان از دقت، اعتبار و کارایی برخوردار است؟ روش‌شناسی یا متودولوژی در حقیقت یک بعد از مباحث فرانظری^۳ است و رابطه مستقیم با هستی‌شناسی^۴ و معرفت‌شناسی^۵ دارد. بنابراین؛ به همان اندازه که هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی تأثیر دارد؛ معرفت‌شناسی نیز بر روش‌شناسی تأثیر می‌گذارد. از این رو، ماهیت و عناصر تشکیل دهنده موضوع با منابع شناخت و اعتبار آن پیوند دارد و توسط ابزارها و شیوه‌های خاص نیز قابل بررسی و مطالعه است. از نظر هستی‌شناسی، موضوع مورد مطالعه می‌تواند ماهیت مادی یا معنایی داشته باشد. این موضوعات می‌تواند توسط منابع مختلف مانند؛ عقل، دل، الهام و حواس به دست آید. بنابراین، ابزار و تکنیک‌هایی که توسط آن بتوان میان هستی و منابع شناخت رابطه برقرار کرد و در نتیجه به دانش جدید دست یافت این فرایند متعلق به روش‌شناسی می‌گردد.

تاریخ علوم نشان می‌دهد که دانشمندان جهت مطالعه پدیده‌ها از روش‌های متفاوت استفاده کرده است؛ اما آنچه در مطالعه پدیده‌های طبیعی بعد از رنسانس اهمیت پیدا کرد، استفاده از حواس در مطالعه پدیده‌های طبیعی است. این روش بعداً وارد علوم اجتماعی گردید و به تدریج در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی رواج پیدا کرد. روابط بین‌الملل نیز به عنوان یکی از رشته‌های علوم اجتماعی، از این قاعده مستثنی نبوده و در مرحله تولد با توجه به سلطه روش اثباتی در علوم اجتماعی، تحت تأثیر این روش‌شناسی قرار گرفت. بنابراین، کاربرد روش‌هایی چون؛ مشاهده، آزمون و تجربه به

-
1. Methods
 2. Methodology
 3. Metatheory
 4. ontology
 5. Epistemology

اندازه ای از اعتبار برخوردار گردید که در یک دوره نسبتاً طولانی تنها روش تجربی به مثابه روشی علمی قلمداد می‌گردید و سایر روش‌ها به غیرعلمی بودن، خرافات و افسانه بودن متهم شدند.

مهم ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل و به ویژه نظریه‌های جریان اصلی، مانند؛ نظریه رئالیسم، لیبرالیسم و ساختارگرایی با تکیه بر روش اثباتی ایجاد و تکامل یافتند. این نظریه‌ها بیشترین کاربرد را در مطالعه نظام بین‌الملل داشته و از همین رو بیشترین آثار نیز در این حوزه تولید شده است. به علاوه این نظریه‌ها بیشترین جذابیت را در تبیین و بررسی پدیده‌های روابط بین‌الملل دارد و بازیگران سیاسی بیشتر علاقه مندند تا در تصمیمات سیاسی این نظریه‌ها را به عنوان چارچوب عمل و رفتار شان در سیاست خارجی در نظر بگیرند.

باتوجه به توضیحات فوق، می‌توانیم این سوال را طرح نماییم که چه نسبتی بین علوم طبیعی و به ویژه فیزیک؛ و علوم اجتماعی و به ویژه روابط بین‌الملل وجود دارد؟ مطالعه روش‌های متداول در علوم اجتماعی نشان می‌دهد که علوم اجتماعی و به ویژه روابط بین‌الملل در طول تاریخ و تکامل خود به شدت وابسته به روش اثباتی بوده است. هرچند با مطرح شدن بحث جهانی شدن و ظهور کنشگران فراملی و فرسایش حاکمیت‌ها پیش بینی می‌شد که روش اثباتی و نظریه‌های برآمده از آن دیگر قدرت تبیین مسایل جدید را ندارند؛ اما مطرح شدن و جایگزینی روش فیزیک کوانتوم دوباره جان تازه‌ای به سلطه روش‌های علوم طبیعی و به ویژه فیزیک در روابط بین‌الملل بخشید.

روش شناسی

روش عبارت است از شیوه‌ها و تکنیک‌های مطالعه، حصول شناخت و کسب دانش که به صورت ضمنی یا آشکار بر اساس ملاحظات و الزامات روش شناختی هدایت و تعیین می‌شود. بنابراین؛ روش شناسی پلی است بین مفروضه‌های بسیار عام و سطح بالاتر که نظریه پرداز ممکن است از آن آگاه نباشد و روش‌ها، رویه‌ها و فرآیندهای عملی مشخص و معینی که به کار می‌گیرد تا به جمع آوری، تحلیل و تفسیر داده‌ها پردازد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۲۴). تنوع در مکاتب فلسفه علم مانع از گزینش تنها یک روش و به کنار نهادن سایر روش‌ها می‌گردد. اختلاف و مناظره در باب استقرار، قیاس، روش اثباتی، هرمنوتیک، انتقادی و... از زیبایی‌های فلسفه علم است که مطالعه آن را جذاب می‌نماید (بطحائی، ۱۳۹۴: ۴۲).

روابط بین‌الملل حوزه‌ای مطالعاتی با تبار بلندبالایی از مناقشات روش شناختی است که سنت‌های گوناگون پژوهشی در علوم اجتماعی را دستمایه کار خود قرار می‌دهد. روابط بین‌الملل از اوایل سده بیستم که به صورت یک حوزه تحقیقات دانشگاهی سر برآورد از تعدادی از رشته‌های علمی گوناگون الهام گرفته است (لمانت، ۱۳۹۶: ۳۳). این روش‌ها نقش مهمی در مطالعات و پژوهش‌های روابط

بین‌الملل داشته است. در واقع مناظرات نظری روابط بین‌الملل با محوریت روش‌شناسی آن قابل فهم و بررسی است. بنابراین؛ تقسیم نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، در چهارچوب مناظرات درون رشته‌ای، نوعی روش مطالعه و تدریس تحولات این رشته به شمار می‌رود و پرداختن به هر کدام از مناظرات و ارتباط آن‌ها با یکدیگر، نمایانگر تحولات در عرصه دانشگاهی روابط بین‌الملل به شمول دگرگونی روش‌های شناخت است. بنابراین؛ موضوعات مورد مطالعه در هر مناظره، نشان می‌دهد که؛ روش مناسب مطالعه و تحقیق، معیارهای ارزیابی و تعیین صدق و کذب نتایج تحقیق چه بوده اند (میر محمدی، ۱۳۸۶: ۶۷۲). از این رو، بدون درک کامل مناظره‌های روش‌شناختی و روش‌های پژوهش مورد استفاده در دانش روابط بین‌الملل، دانشجویان و پژوهشگران توانایی محدودی برای پرداختن به مناظره‌های نظری در این رشته یا گرفتن درس‌های مناسبی برای سیاست‌گذاری از تحقیقات روابط بین‌الملل خواهند داشت (لمانت، ۱۳۹۶: ۳۰). براساس یک دیدگاه، روابط بین‌الملل تا حال شاهد چهار مناظره بوده است. در اثر و جریان این مناظره‌ها مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رهیافت‌های نظری روابط بین‌الملل حضور داشته‌اند. از این رو، با تبارشناسی و توضیح این مناظره‌های نظری، مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز تعیین و تبیین می‌گردد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۴۷).

نخستین مناظره میان آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ است که این مناظره بیشتر بر سر مسائل هستی‌شناختی صورت گرفته و بحث اصلی بر سر چگونگی برقراری صلح و جلوگیری از وقوع جنگ در روابط بین‌الملل بوده است. آرمان‌گرایان بر آن بودند که با ایجاد ابزارهای نهادین بین‌المللی و اجتناب از دیپلماسی مخفی و جایگزین ساختن مشارکت عمومی در سیاست خارجی می‌توان به صلح و امنیت بین‌المللی دست یافت. در مقابل، واقع‌گرایان بر همیشگی بودن مبارزه قدرت، عدم امکان ریشه‌کن کردن جنگ در زندگی بین‌المللی، تعارض منافع دولت‌ها و... تأکید داشتند (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۷).

دومین مناظره بزرگ در روابط بین‌الملل در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شکل گرفت. این مناظره درباره چگونگی و شیوه مطالعه روابط بین‌الملل بود و ماهیت روش‌شناختی داشت. این مجادله روش‌شناختی خود معلول انقلاب رفتاری در علوم اجتماعی و سیاسی بود. انقلاب رفتاری یک تغییر در علوم سیاسی از مطالعه نهادها، قوانین، تاریخ و مطالعات موردی واحد به مشاهده رفتار انسانی یا آثار و نتایج آن جهت کشف و تدوین گزاره‌های عام بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۶۸). هواداران علم‌گرایی یا رفتارگرایی در روابط بین‌الملل تأکید داشتند سنت‌گرایی حاکم بر اندیشه‌های واقع‌گرایان سنتی و آرمان‌گرایان، با درهم آمیختن مباحث وجودی و هنجاری یا جنبه تجویزی دادن به نظریه‌ها، بی‌توجهی به کاربرد روش‌های علمی در گردآوری، تجزیه و تحلیل داده‌ها، بی‌توجهی به

سطح تحلیل داده‌ها، برخورد گزینشی با داده‌های تاریخی، اتکای بیش از حد بر تاریخ و فلسفه، مانع علمی شدن روابط بین‌الملل شده است (کولایی و سازمند، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

مناظره سوم میان پارادایم‌های اصلی رشته روابط بین‌الملل صورت گرفته است، که در نهایت با طرح نظریه "رژیم‌های بین‌المللی" حل شد و دیدگاه‌های طرفین مناظره یعنی نوواقع‌گرایان و نولیبرال‌ها در قالب این نظریه به هم نزدیک شده است. نظریه رژیم‌های بین‌المللی ادامه مباحث مطرح شده در نظریه‌های نهادگرایی لیبرال و نهادگرایی نولیبرال است. ریشه این نظریه در نظریه‌های همگرایی، وابستگی متقابل و کارکردگرایی است که از دهه ۱۹۸۰ به صورت جدی در روابط بین‌الملل مطرح شده است (کولایی و سازمند، ۱۳۹۰: ۱۳۳). در مناظره میان پارادایمی، هیچ یک از این پارادایم‌ها توان پاسخ‌گویی به سوالات پارادایم رقیب را ندارند؛ زیرا که چشم انداز نظری آن‌ها اساساً با یکدیگر متفاوت است؛ از همین جهت نمی‌توان این پارادایم‌ها را رویکردهای مکمل در شناخت واقعیت‌های روابط بین‌الملل دانست (ثانی آبادی، ۱۳۹۳: ۱۱۶).

مناظره چهارم روابط بین‌الملل در قالب دو پارادایم خردگرایی و بازاندیش‌گرایی از دهه ۱۹۸۰ شروع شده است. در این مناظره نظریه‌های خردگرایانه، تحت عنوان نظریه‌های تبیینی، در برابر نظریه‌های بازاندیش‌گرایی قرار می‌گیرند. تفاوت میان نظریه‌های تبیینی (خردگرایانه) و نظریات بازاندیش‌گرایانه از این ناشی می‌شود که نظریه تبیینی جهان را خارج از نظریه‌ها در نظر می‌گیرد، ولی نظریه بازاندیش‌گرایی معتقد است نظریه‌ها به ساخت جهان کمک می‌کنند. بنابراین؛ والتز در دهه ۱۹۸۰ با پیروی از ساختارگرایی علمی، ضمن پذیرش رویکرد قیاسی، تلاش کرد تبیین نظام مندی از واقعیت‌های موجود در سطح بین‌المللی پیشکش نماید. از نظر روش‌شناسی خردگرایان و به ویژه والتز به وحدت روش بین علوم اجتماعی و طبیعی معتقد هستند. در سوی دیگر این مناظره پارادایم بازاندیش‌گرایی قرار دارد. این پارادایم را به انعکاس‌گرایی، ضدشالوده‌گرایی، پارادایم انتقادی، ضد میناگرایی و... نیز تعبیر می‌کنند که شامل نظریه‌های پسامدرنیسم، نظریه انتقادی، جامعه‌شناسی تاریخی، فمینیسم، نظریه هنجاری و به یک معنا سازه‌انگاری است (کولایی و سازمند، ۱۳۹۰: ۱۳۴).

با توجه به توضیحات که در فوق داده شد، آشکار می‌شود که دانش روابط بین‌الملل از لحاظ رویکردها و روش‌ها یکپارچه نیست. در واقع تحقیقات روابط بین‌الملل را می‌توان در قالب دو سنت معرفت‌شناختی کلی دسته‌بندی کرد که هر کدام ادعاهای متعارضی در این باره دارند که در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل چه چیزی را می‌توانیم علمی بنامیم و یا آن را دانش پذیرفتنی تلقی کرد (لمانت، ۱۳۹۶: ۴۲). اما در اینجا صرف به جریان خردگرایان که اثبات‌گرایی الگوی روش‌شناسی آن است می‌پردازیم و از فرایند تکامل و تأثیر آن بر روابط بین‌الملل سخن خواهیم گفت.

اثبات گرایی

فرانسیس بیکن^۱ از جمله پیشگامانی بود که کوشید چپستی روش علم جدید را به تفصیل توضیح بدهد. وی در اوایل قرن هفدهم اظهار داشت که هدف علم بهبود بخشیدن به وضع انسان کره خاکی است، و نزد وی این هدف با جمع آوری یافته‌ها از طریق مشاهده بسامان و استخراج نظریه‌ها از آنها حاصل می‌شود. از آن زمان تا کنون بعضی به جرح و تعدیل نظریه بیکن پرداخته و سبب کمال آن شده اند و برخی دیگر به نحو بنیانی با آن به مبارزه برخاسته اند (چالمرز، ۱۳۹۴ : ۹). گالیله^۲، دکارت^۳، نیوتون^۴ و فیزیکدانان کلاسیک همه نماینده رویکرد ایستا و مکانیکی به جهان هستند. از نظر آنان، مکان و زمان عناصری مطلق، ایستا و عینی به شمار می‌رفتند. ماده صرفاً مکان را اشغال و یا در آن حرکت می‌کرد، اما مکان همچنان به قوت خود و با همان شرایط قبل و غیر قابل تحرک باقی می‌ماند. مکانیک کلاسیک فقط به مطالعه ذراتی می‌پرداخت که قابل مشاهده بوده و موضع آنها در مکان مشخص و ثابت باشد (میر محمدی، ۱۳۸۶ : ۶۸۲).

روش اثباتی از ابتدا تا اکنون سه مرحله را پشت سر گذاشته است: مرحله نخست؛ اثبات گرایی آگوست کنت است که بر وحدت همه علوم از لحاظ روش تأکید دارد. مرحله دوم؛ اثبات گرایی منطقی است که به "حلقه وین" معروف است. اثبات گرایی منطقی، تأکید صریحی بر علم به عنوان تنها شکل دانش دارد. مرحله سوم؛ اثبات گرایی دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ می‌باشد که در این مرحله پژوهش‌های اجتماعی به سمت کمی گرایی حرکت می‌کنند و در ضمن به واسطه فلسفه علوم اجتماعی مشروعیت می‌یابد (عیوض زاده، بی تا: ۱۱۸).

اثبات گرایی منطقی (استقرا گرایی)

مطابق استقرا گرایی، علم با مشاهدات آغاز می‌شود. مشاهده‌گر به وسیله اعضای حسی خود، آنچه را می‌تواند مشاهده نماید، باید با امانتداری تمام ضبط کند و این عمل با ذهن خالی و بدون پیشداوری

1. Francis Bacon
2. Galileo Galilei
3. René Descartes
4. Isaac Newton

انجام پذیرد. گزاره‌های که به صورت مستقیم، بدون پیشداوری و توسط مشاهده بدست می‌آید و تصدیق می‌شود؛ اساسی را به وجود می‌آورند که قوانین و نظریه‌ها، که مجموعاً معرفت علمی را می‌سازند، از آن اخذ می‌شوند (چالمرز، ۱۳۹۴ : ۱۴). این شیوه در واقع ایده‌ای بود که از علوم طبیعی وارد مطالعات علوم اجتماعی شده بود و آگوست کنت^۱ فرانسوی از نخستین پیشگامان این روش بود. به نظر کنت میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی وحدت روش وجود دارد؛ زیرا پدیده‌های طبیعی و اجتماعی از حیث ماهیت با هم تفاوتی ندارند. بنابراین؛ کنت معتقد است که می‌توان روش‌های علمی موجود در سایر علوم را در علوم اجتماعی نیز به کار برد (بطحائی، ۱۳۹۴ : ۲۵). زیرا قوانین و اصول تحقیق و فعالیت‌های تحقیقی در علوم انسانی، کماکان همان قوانین و اصولی است که در علوم فیزیک و زیستی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد (سنجایی، ۱۳۸۴ : ۱۰). بنابراین؛ به عقیده این محققان علوم اجتماعی به شیوه‌ای شبیه علوم طبیعی عمل می‌کند و روش علمی را در مورد روابط بین‌الملل هم می‌توان به کار بست (چرنوف، ۱۳۹۳ : ۱۸۸).

اثبات‌گرایی حاصل انتقال رویه پژوهشی علوم طبیعی به علوم اجتماعی است. اثبات‌گرایی بر این فرض کلی تأکید دارد که دانش و آگاهی را می‌توان به کمک تجربه و مشاهده برهم افزود و انباشته ساخت. از دید کسانی که روابط بین‌الملل را رشته‌ای از علوم اجتماعی می‌دانند، باید روابط بین‌الملل را به شیوه سیستمی، تکرار پذیر و مبتنی بر شواهد بررسی کرد (لمانت، ۱۳۹۶ : ۴۴). از سویی دیگر زیست‌شناسان نیز معتقد بودند که می‌شود، برخی از قواعد علوم جانور شناسی را مانند قوانین فیزیک وارد علوم اجتماعی کرد. هرچند علوم زیستی دارای موضوع‌های زنده، ذیروح، به مراتب پیونده، متغیر و متحول‌تر از موضوعات علم فیزیک می‌باشند و به همین دلیل روندی کندتر، غیر دقیق‌تر و کمتر انفجارگونه را داشته است. اما به هر صورت این رشته نیز در طی چند قرن اخیر شاهد پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در زمینه‌های کشف میکروب، گردش خون، کالبدشناسی، داروسازی، تکنولوژی‌های پیشرفته، عکس برداری، پیوند اعضا، روان‌درمانی و... بوده است (سنجایی، ۱۳۸۴ : ۲۵). از این رو، رفتارگرایی و روانشناسی اجتماعی مطرح گردید و در علوم اجتماعی توجه عده زیادی از پژوهشگران این حوزه را به خود جلب کرد. در رفتارگرایی، نخستین گام، گردآوری داده‌های تجربی در مقیاس زیاد در مورد روابط بین‌الملل است تا بتوان از آن‌ها برای اندازه‌گیری، دسته‌بندی، طبقه‌بندی و در نهایت ساختن فرضیه‌های معتبر علمی استفاده کرد. رفتارگرایی به واقعیات آشکار و بررسی داده‌ها، محاسبه جامعه آماری و گردآوری داده‌ها علاقه مند است، از همین جهت، به دنبال یافتن الگوهای رفتاری تکرار شونده یا همان قواعد روابط بین‌الملل است (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴ : ۹۰).

در مجموع می‌توان اصول مهم اثبات‌گرایی را به این صورت بیان کرد: تجربه‌گرایی و تکیه بر کشف دانش، پیشرفت و تکامل عقلانی علم و ضدیت با نسبی‌گرایی در علم، تلاش برای یافتن قوانین عام و مشترک، تحلیل منطقی زبان و تکیه بر منطق برونی، تفکیک واقعیت‌ها از ارزش‌ها، رد قضاوت‌های ارزشی و احکام تجویزی و یگانگی زبان علمی و وحدت در علوم (کولایی و سازمند، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

حلقه وین (تجربه‌گرایی منطقی)

گونه دوم اثبات‌گرایی که در حلقه وین در دهه ۱۹۲۰ تدوین و تکامل یافت، اثبات‌گرایی منطقی یا تجربه‌گرایی منطقی است. این جنبش یا مکتب فلسفی در آثار و آراء فلاسفه و اندیشمندی مانند؛ موریس شلیک^۱، ردولف کارناب^۲ و آلفرد جی آیر^۳ تجلی یافت که ارتباط نزدیکی با ویتگنشتاین^۴ داشتند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۳۶). به عبارت دیگر، اثبات‌گرایی منطقی یک مکتب فلسفی تحلیلی است که تا حدی از نوشته‌های اولیه لودویک ویتگنشتاین الهام گرفته است. ویتگنشتاین در کتاب منطق فلسفی بر مطالعه منطق زبان تأکید می‌کند. وی معتقد است که چیزی زبان را معنادار می‌کند یا به آن ظرفیت می‌دهد که حقیقت را رد و بدل نماید و حقیقت آن قضایایی است که اشاره به موضوعات خارجی دارند. بنابراین؛ ویتگنشتاین قضایای اخلاق، زیبایی‌شناسی، مذهب و متافیزیک را به عنوان اموری "غیر معقول"^۵ در نظر گرفته و بیان می‌کرد که فلسفه باید خود را محدود به زبان واقعی^۶ یا توصیف علوم طبیعی نماید (گلیزر، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۴).

شلیک، کارناب و ویتگنشتاین معتقد بودند که مسائل مابعدالطبیعه، الهیات و آموزه‌های دینی بی‌معنی هستند. بنابراین؛ چنین نظری که غالب گزاره‌های دینی را بی اعتبار نشان دهد، حمله‌ای آشکاری به دین و برخی مدعیات اخلاقی پنداشته می‌شود. این موضوع تأثیر زیادی بر خارج کردن مباحث دینی و اخلاقی از واقعیت‌های اجتماعی و به ویژه مطالعات روابط بین‌الملل داشت. بنابراین همانطوری که نظرات حلقه وین بر بی‌معنی دانستن مسائل مابعدالطبیعه پافشاری داشت؛ از جانب دیگر بر واقعیت‌های عینی و تجربی تأکید می‌کردند.

۱. Moritz Schlick

۲. Rudolf Carnap

۳. A. J. Ayer

۴. Wittgenstein

۵. nonsense

۶. factual

اثبات گرایان منطقی تنها دو دسته از گزاره ها را معنادار می دانستند، یکی گزاره هایی که از فاکت های تجربی گزارش می دهند. دوم گزاره های دوری^۱ که جنبه منطقی دارند و بر اساس احکام منطقی تدوین شده اند. سایر گزاره ها، از جمله گزاره های ارزشی، اخلاقی، زیبا شناختی و ... به دلیل فقدان محتوای تجربی و تحقیق ناپذیری بی معنا تلقی شدند. بنابراین؛ در دیدگاه اثبات گرایان منطقی، معنای یک گزاره در گرو تحقیق پذیری آن است. یک گزاره همان قدر که تحقیق پذیر است، محتوا یا حقیقت دارد. در صورتی قضیه ای تأیید یا تصدیق می شود که حالت تجربی داشته باشد. امور فراتر از تجربه، نه می توانند به زبان آیند، نه اندیشیده می شوند و نه حتی می توانند خواسته یا پرسیده شوند (معینی علمداری، ۱۳۹۴: ۲۳).

نظریه ابطال پذیری

کارل پوپر^۲ یکی از متفکران مهم قرن بیستم است. وی هرچند عضو حلقه وین نبود، اما ارتباطات نزدیکی با آن داشت (گیلیس، ۱۳۸۱: ۴۰). پوپر نیز با بعضی چهره های حلقه وین که معتقد بودند گزاره های مابعدالطبیعی بی معناست هم نظر است. بنابراین؛ از نظر پوپر، گزاره های دینی علمی نیست؛ زیرا دین با افسانه، جادو، اباطیل، سحر و ... هم ماهیت معرفی می شود. این دیدگاهی جهانی و کاملاً مادی است که با پدیده فراروایی دین ضدیت دارد (ایمان و ساداتی، ۱۳۸۹: ۱۳). از طرفی پوپر با آن که بر بعضی از اصول اثبات گرایی انتقادات جدی داشت، اما باز هم نقطه های اشتراک و پیوندهای مستحکمی با اثبات گرایی داشت، که هنوز وی را در جمله آنان قرار می داد. شاید عمده ترین نقطه تلاقی پوپر و پوزیتیویست ها در منابع معرفت و شناخت باشد. پوپر نیز مانند تجربی گرای بیکن، لاک^۳، بارکلی^۴، هیوم^۵ و میل^۶ سرچشمه معرفت و شناخت و دانش را مشاهده و ملاحظه می داند (بطحائی، ۱۳۹۴: ۳۶).

مهم ترین نقد که پوپر بر جریان اثبات گرایی داشت این بود که؛ پوزیتیویست ها بر اثبات نظریه های علمی تأکید داشتند. اما از نظر کارل پوپر علم برخلاف آنچه استقراگرایان ادعا می کنند، از مشاهده آغاز نمی شود؛ بلکه با حدس آغاز می شود. پس از آن دانشمندان تلاش می کنند با نقادی و آزمون حدس های شان را ابطال کنند. حدسی که در برابر تعدادی آزمون سخت تاب آورده باشد، موقتا

1. Circular statements
2. Karl Popper
3. John Locke
4. George Barkeley
5. David Hume
6. John Stuart Mill

پذیرفته می‌شود. هیچ‌گاه نمی‌توانیم به یک نظریه، قانون یا تعمیم علمی، معرفت یقینی پیدا کنیم؛ زیرا ممکن است نظریه مورد نظر در مشاهده یا آزمون بعدی ابطال شود (گیلیس، ۱۳۸۱: ۴۹). روش علم، روش حدس‌ها و ابطال‌ها است نه استقراء و قطعیت‌ها. ابطال پذیری به معنای آن است که تجربه فقط قدرت نشان دادن بطلان نظریات تجربی را دارد و نمی‌تواند صحت آن‌ها را نشان دهد (ثقفی و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۰). کارل پوپر شناخت را جستجوی حقیقت می‌داند، جستجوی پر وسواس برای یافتن نظریه‌هایی عینی، واقعی و توضیح دهنده. این یکی از محوری‌ترین تفاوت‌های پوپر و پوزیتیویست‌ها است که همواره به دنبال قطعیت در علم هستند. از نظر وی، جستجوی حقیقت را نباید با جستجو برای رسیدن به یقین و قطعیت یکی گرفت و باید میان آن دو تمایز قائل شد. پوپر با الگوگیری از نظریه تکاملی داروین در صدد است تا بتواند شناخت و روند پیشرفت آن را با نگاه تکاملی همسو سازد. بنابراین، برای پوپر، حقیقت‌های نامطمئن و یا گزاره‌های حقیقی که ما آن‌ها را غیر حقیقی می‌انگاریم وجود دارد، اما یقین و قطعیت نامطمئن وجود ندارد، به همین دلیل ما باید به دنبال نزدیک‌تر شدن به حقیقت عینی باشیم و تلاش برای دستیابی به یقین را رها کنیم (بطحائی، ۱۳۹۴: ۳۴).

از نظر پوپر نظریه‌های علمی صرفاً حدس و فرضیه‌های موفق ولی موقت اند و برای همیشه محکومند، حدس و فرضیه باقی بمانند. بنابراین؛ از دستاوردهای عمده نظریه علم پوپر یافتن پاسخ برای معضل استقراء در علم است که از زمان دیوید هیوم تردیدی اساسی در بنیان علم تجربی ایجاد کرده است. هیوم خاطر نشان کرده بود که هیچ‌گاه نمی‌توانیم از مشاهدات و منطق قیاسی، صدق حکم کلی را استنتاج کنیم. اما پوپر اظهار داشت که هرچند مشاهدات و منطق قیاسی نمی‌توانند صدق یک حکم کلی علمی را اثبات کنند، اما می‌توانند کذبش را اثبات کنند (گیلیس، ۱۳۸۱: ۴۸). بنابراین؛ پوپر در رد استقراء استدلال می‌کند که از طریق مشاهده رسیدن به نظریه علمی ممکن نیست، بلکه عکس این روند صادق است؛ یعنی این که نخست فرضیه‌ای را باید شکل داد و بعد از طریق مشاهده تلاش کرد تا آن را مورد ارزیابی قرارداده و به سطح نظریه‌ای علمی ارتقاء بخشید. اما خصلت این نظریه علمی، نه در اثبات پذیری بلکه در ابطال پذیری آن باقی خواهد ماند. بنابراین؛ پوپر استدلال می‌کند که نظریه ابطال پذیری او در علم، تفاوت وی را با علم‌گرایان آشکار می‌کند، زیرا که آنان به مرجعیت و اقتدار علم‌گردن می‌نهند، درحالی که وی هیچ‌گونه مرجعیت و اقتداری را در علم نمی‌پذیرد (بطحائی، ۱۳۹۴: ۳۴-۳۵).

کارل پوپر روش خود را روش آزمون و خطا می‌نامد. منظور پوپر از روش آزمون و خطا، روشی است که به موجب آن باید فرضیه‌های عملاً آزمون پذیر ابداع کرد و آنها را به آزمون عملی گذارد (پوپر، ۱۳۸۰: ۱۰۵۷). وی تأکید می‌کند که هدف چنین روشی یافتن خطاها و حذف نظریه‌های نادرست و

غیر علمی از آن است. بنابراین؛ هر فرضیه‌ای که در مقابل ابطال خود مقاومت طولانی تری نشان دهد و پایدار بماند، از صلابت علمی بیشتری برخوردار و به حقیقت نزدیک تر خواهد بود.

برنامه پژوهش علمی

لاکاتوش^۱ الگوی خاصی در خصوص تبیین ماهیت علم و روش آن در پیش نهاد، خود او این الگو را "برنامه های پژوهش علمی"^۲ نامید (معرفت شناسان، ۱۳۸۳: ۱۷۸). لاکاتوش نظریه خود را در جهت اصلاح نظریه "ابطال گرایی"^۳ پوپر مطرح کرد. وی معتقد بود که یک نظریه نمی‌تواند به طور کلی ابطال شود، بلکه ساختار و استخوان بندی اصلی آن باقی می‌ماند. به سخن دیگر؛ برنامه پژوهشی لاکاتوش ساختاری است که برای پژوهش بعدی به نحوی ایجابی و سلبی رهنمون هایی فراهم می‌سازد. رهنمون سلبی یک برنامه این شرط را شامل می‌شود که مفروضات اساسی آن برنامه، یا استخوان بندی اش، نباید ترک یا جرح و تعدیل شود. این مفروضات اساسی با یک کمربند محافظ، که مشتمل است بر فرضیه‌های معین، شرایط اولیه و... از ابطال مصون نگاه داشته می‌شود. رهنمونی ایجابی رهنمودهایی تقریبی را شامل می‌شود که حکایت از چگونگی امکان تحول و توسعه برنامه پژوهشی دارد. چنین تحول و توسعه‌ای انضمام مفروضات اضافی به استخوان بندی را شامل خواهد بود، بدین منظور که پندارهای از پیش شناخته شده را در بر گرفته و پدیدارهای بدیعی را پیش‌بینی کند. پیشرفت و یا زوال برنامه‌های پژوهشی وابسته به این است که آن‌ها در اکتشاف پدیدارهای جدید موفق باشند و یا مستمرا با شکست مواجه شوند. بنابراین؛ رهنمونی سلبی یک برنامه عبارت است از این که استخوان بندی در جریان تحول برنامه مورد جرح و تعدیل واقع نشود. هر دانشمندی که استخوان بندی را مورد تعدیل قرار دهد از آن برنامه پژوهشی خاص خارج شده است (چالمرز، ۱۳۹۴: ۹۸-۹۹). بنابراین؛ وحدت هر برنامه پژوهشی را استخوان بندی آن برنامه؛ یعنی فرضیه‌های نظری و بسیار کلی و مشترکی تضمین می‌کند که در تمام نظریات زنجیره موجودند. اما فرضیه‌های دیگری که در این زنجیره نظریات قابل تغییرند، کمربند محافظتی برنامه را تشکیل می‌دهند (ناجی، ۱۳۸۸: ۶۷).

دو شیوه اساسی جهت ارزیابی قابلیت برنامه‌های پژوهشی لاکاتوش وجود دارد: اول این که برنامه‌های پژوهشی باید دارای درجه‌ای از انسجام یا سازگاری درونی باشند که متضمن طراحی برنامه‌ای معین برای تحقیقات بعدی باشد. دوم این که برنامه‌های پژوهشی، هر چند به طور گهگاهی، باید به کشف

1. Imre Lakatos
2. Scientific Research Programmes
3. Falsifiability

پدیدارهای بدیع منجر شوند. چنانچه بخواهیم یک برنامه پژوهشی را به منزله برنامه‌ای علمی محسوب کنیم باید واجد هر دو شرط باشد (چالمرز، ۱۳۹۴: ۱۰۲).

پارادایم

مفهوم پارادایم^۱ را نخستین بار توماس کوهن^۲ مطرح کرد که به مجموعه از روش‌ها، تلقی‌ها و برداشت‌های موضوع مطالعه روابط بین‌الملل اشاره دارد. پارادایم یک طرز فکر و شیوه تفکر در درون روابط بین‌الملل است که فعالیت علمی را در این رشته تنظیم، معیارهای پژوهش را تعیین و اجماع، انسجام و وحدت رویه را میان دانشمندان ایجاد می‌کند. وقتی پارادایم حاکم قادر به حل مسائل و مشکلات جاری در روابط بین‌الملل نباشد تغییر و تحول پارادایمی یا جابجایی پارادایم رخ می‌دهد؛ به گونه‌ای که مجموعه جدیدی از مفروضه‌ها شکل می‌گیرد تا این موارد و موضوعات پیش آمده را حل کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۵۸).

فعالیت‌های پراکنده و گوناگونی که قبل از تشکیل و تقویم یک علم صورت می‌گیرد نهایتاً پس از این که به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه‌ای علمی تبدیل شد منتظم و هدفدار می‌گردد. پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آن‌ها که اعضای جامعه علمی خاصی آن‌ها را در بر می‌گیرند. پژوهشگران درون یک پارادایم، خواه مکانیک نیوتنی باشد، خواه علم ابصار موجی، شیمی تحلیلی باشد یا هرچیز دیگر، به امری مشغولند که کوهن آن را "علم عادی" می‌نامد. کوشش دانشمندان عادی برای تبیین و تطبیق رفتار برخی از چهره‌های مربوط به عالم طبیعت که به کمک نتایج آزمایش آشکار گردیده، پارادایم را تفصیل و توسعه می‌بخشد. آن‌ها ضمن این کار، ناگزیر مشکلاتی را تجربه خواهند کرد و با ابطال‌های آشکاری مواجه خواهند شد. اگر مشکلاتی از آن نوع را نتوان فهم و رفع کرد، وضعیتی بحرانی به وجود خواهد آمد. بحران هنگامی مرتفع خواهد شد که پارادایم کاملاً جدیدی ظهور کند و مورد حمایت روز افزون دانشمندان واقع شود تا این که پارادایم مسأله انگیز اولیه نهایتاً مطرود شود. این تحول گسسته یک انقلاب علمی را تشکیل می‌دهد. پارادایم جدید، حاوی نویدهایی است و مشکلات ظاهراً غلبه ناپذیر ندارد، و از این پس فعالیت علمی عادی جدید را هدایت می‌کند تا این که آن نیز با مشکلاتی جدی روبه‌رو شود و بحران جدیدی بزاید که به دنبال آن انقلاب جدیدی ظاهر شود (چالمرز، ۱۳۹۴: ۱۰۸ - ۱۰۹).

در اندیشه کوهن، علم مرحله به مرحله می‌شود و مرحله جدید به گذشته هیچ ارتباطی ندارد. نقطه عزیمت تاریخی، در دیدگاه کوهن، وضعیت جدید اجتماعی است که با توجه به این وضعیت، گفتمان

1. Paradigm

2. Thomas Kuhn

جدیدی ایجاد می‌شود. گفتمان جدید، مسیر و مشروعیت هنجاری پارادایم موجود را زیر سوال می‌برد و به این وسیله نوعی بی‌هنجاری ایجاد می‌شود. در این بی‌هنجاری، نوعی انتقال گفتمانی رقم می‌خورد که تغییر پارادایم نامیده می‌شود. انتقال گفتمانی، نقطه عزیمت از یک پارادایم به پارادایم دیگر است که در دیدگاه کوهن، نقشی حیاتی دارد. در این دیدگاه، علم از روند مشخصی در مورد سطح کلان جهانی و فلسفه خلقت پیروی نمی‌کند، بلکه از نگاه نسبی گرایانه و مبتنی بر فلسفه و تاریخ علمی غرب تبعیت می‌کند. بنابراین؛ در تاریخ علم و روش شناسی علمی، در غرب، میان پارادایم کوهن و فلسفه تجربه گرایانه پوپر، ارتباط تنگاتنگ تاریخی و فلسفی وجود دارد، به گونه‌ای که تجربه گرایی پوپر شکل تکامل یافته‌ای از اندیشه پارادایم کوهنی است. در نگاه پوپر، هر پارادایم کوهن، قطعه قطعه و لحظه به لحظه می‌شود و ایده ابطال پذیری فرآیندهای علمی وی، تکمیل کننده نظریه کوهن در مورد انقلاب‌های علمی است. بنابراین؛ نسبت کوهنی در انقلاب‌های علمی، از یک دوره یا عصر، به زمان و لحظه، در اندیشه پوپر کاهش می‌یابد (ایمان و ساداتی، ۱۳۸۹: ۱۲).

همانگونه که در فوق بررسی شد، اثبات‌گرایی روشی است که از علوم طبیعی وارد علوم اجتماعی شده و سپس یک فرایند طولانی و پرماجرایی را در درون علوم اجتماعی و به ویژه روابط بین‌الملل داشته است. گذشته از تفاوت‌هایی که شاخه‌های فرعی روش اثباتی باهم دارند، همه آن‌ها در بعضی اصول و مفروضه‌های اساسی اتفاق نظر دارند. استیو اسمیت استدلال می‌کند که اثبات گرایی بر چهار اصل و مفروضه فلسفی وحدت علم، تفکیک ارزش از واقعیت، باور به قانونمندی‌ها و پایبندی به معرفت شناسی تجربی استوار است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۳۹). به عبارت دیگر، اثبات گرایی در روابط بین‌الملل سه ویژگی محوری دارد: ۱- اعتقاد به این که سیاست بین‌الملل را می‌توان مانند واقعیتی عینی بررسی کرد که در خارج و جدای از پژوهشگر قرار دارد؛ ۲- نظریه‌ها را باید با معیار معتبر بودن پیش بینی‌های شان محک زد؛ و ۳- فرضیه‌هایی که در پژوهش روابط بین‌الملل به آزمون می‌گذاریم باید ابطال پذیر باشند. ویژگی فرعی دیگری که در مورد مجموعه چشم گیری از پژوهش‌های اثبات گرایانه صدق می‌کند این است که این پژوهش‌ها می‌خواهند موضوعیت سیاست گذارانه داشته و الهام بخش اقدامات تصمیم گیران باشند (لمانت، ۱۳۹۶: ۴۵).

اثبات گرایی در طول تاریخ علوم اجتماعی بیشتر از هر روش دیگر حاکم بوده و بیشترین تأثیر و جاذبه را برای پژوهشگران و مطالعات علوم اجتماعی داشته است. رشته روابط بین‌الملل به عنوان یکی از رشته‌های فرعی علوم اجتماعی نیز از این سلطه مصون نبوده است. سلطه اثبات گرایی بر روابط بین‌الملل به گونه‌ای بوده است که در این رشته علم و نظریه مساوی به علم و نظریه تجربی مترادف پنداشته می‌شده است. بنابراین؛ دانش و حتی علم و نظریه روابط بین‌الملل به علم و نظریه تجربی که از راه حس و مشاهده صرف به دست می‌آید و تأیید می‌شود؛ فروکاسته می‌شود و سایر انواع دانش،

علم و نظریه نادیده گرفته شده و نفی می‌شود. نو اثبات گرایی در قالب ابطال گرایی نیز، اگرچه روش استقراء و ماهیت تجربی گزاره‌ها در مقام گردآوری را ضروری علم و نظریه نمی‌داند، اما کماکان علم و نظریه را تجربی تلقی و تعریف می‌کند؛ به گونه‌ای که ماهیت و هویت تجربی علم و نظریه روابط بین‌الملل در گرو ابطال پذیری تجربی باقی می‌ماند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۳۶؛ سعیدی و مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۹۵).

براین اساس؛ سه نظریه اصلی (رئالیسم، لیبرالیسم و ساختارگرایی) که تشکیل دهنده مباحثات بین‌پارادایمی هستند، بر مجموعه‌ای از فرضیات پوزیتیویستی بنا شده اند. این فرضیات عبارت اند از: این عقیده که نظریه‌های علوم اجتماعی می‌توانند از همان روش‌های علوم طبیعی استفاده کنند؛ حقایق و ارزش‌ها از یکدیگر قابل تفکیک اند؛ حقایق بی‌طرف می‌تواند به عنوان ابزاری برای داوری درباره ادعاها و نظریه‌های متفاوت مورد استفاده قرار گیرد؛ جهان اجتماعی دارای قواعدی است که می‌توان آنها را "کشف" کرد (اسمیت، ۱۳۹۵: ۵۰۶). مورگنتا به عنوان مهم ترین نماینده رئالیسم کلاسیک نظریه هایش در قالب اثباتگرایی قابل توضیح است. وی با هدف مهار پدیده‌های بین‌المللی دست به نظریه پردازی می‌زند، و در صدد است تا با مشخص کردن جوهر و ماهیت سیاست بین‌الملل و به قول خود او کشف نیروهای سیاست بین‌المللی و عرضه قوانین عینی در این قلمرو، قدرت پیش بینی کنندگی وقوع پدیده‌های بین‌المللی را به دانشجویان و دولتمردان اعطاء نماید. متفکران رئالیست، برای تایید و تصدیق نظریه خویش مبتنی بر این که قدرت و منافع در درجه اول اهمیت قرار دارد، بیان می‌کند و بر این اعتقاد است که با توجه به این دو عامل می‌توان رفتار آینده دولت‌ها را پیش بینی کرد؛ اما این پیش بینی بر اساس روندی است که از زمان شکل گیری نظام مبتنی بر دولت ملت‌ها بر روابط بین‌الملل حاکم بوده است و این فرآیند تا زمانی که دگرگونی به نظام مبتنی بر ملت‌ها وارد نشده است، ادامه خواهد داشت (عیوض زاده، بی تا: ۱۲۳-۱۲۴).

در همین ارتباط، نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها در شناخت شناسی مشترک هستند، آن‌ها بر مسائل و پرسش‌های مشترکی تمرکز دارند و فرضیه‌های مشترکی درباره انسان، دولت و نظام بین‌الملل دارند (لمی، ۱۳۹۵: ۴۲۸). کنت والتز نیز هدف از دانش سیاست بین‌الملل را مهار و پیش بینی وقایع و پدیده‌های بین‌المللی می‌داند. کنت والتز به عنوان الگوی فکری نئورئالیست‌ها حتی با شدت و حدت بیشتری الگوی علوم طبیعی را اساس پژوهش‌های خویش قرار داده است. با توجه به نظریه ساختاری والتز، که ساختار تعیین کننده رفتارهای بازیگران است، پس با شناخت ساختار نیز می‌توان دست به پیش بینی رفتار بازیگران و واحدهای سیاسی زد. کافی است شناخت لازم از ساختار و ویژگی‌های تشکیل دهنده آن داشته باشیم. براساس نظریه والتز این ساختار تأثیر خود را بر واحدها بر جای خواهد گذاشت. رفتار آن‌ها را تعیین خواهد کرد او با نوع خاصی از دانش روابط بین‌الملل به طور

ضمنی و تلویحی این موضوع را بیان می‌کند، که از طریق عینک رئالیسم ساختاری، توانایی پیش بینی‌های لازم را در قلمرو وسیع روابط بین‌الملل به مانند قلمرو علوم طبیعی انجام دهید (عیوض زاده، بی تا: ۱۲۴-۱۲۶). از سوی دیگر، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نظریه‌های همگرایی در قالب نظریه‌های کارکرد گرای، نوکارکرد گرای و ارتباطات مطرح شد. نظریه پردازانی مانند دیوید میترا نی (کارکردگرای)، ارنست هاس و جوزف نای (نوکارکرد گرای)، کارل دویچ (ارتباطات) با استفاده از مبانی فرانظری رفتار گرای و با استفاده از روش شناسی علمی تجربی، سعی کردند طرح‌های را برای همگرایی میان دولت‌های اروپایی عرضه کنند (کولای و سازمند، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

با نگاهی به تحولات علوم اجتماعی در ۱۰۰ سال اخیر درمی‌یابیم که هدف مکانیک کلاسیک برای تبیین مطلق جهان ماکروکوبی مبتنی بر هستی شناسی مادی و روش تجربی، مهم ترین تأثیر علوم طبیعی بر علوم اجتماعی بوده است. تحت تأثیر این موضوع، رفتار گرای در علوم اجتماعی نیز داعیه تبیین مطلق پدیده‌های اجتماعی با رویکردی ماکروسکوپی و مادی را داشت. ساختارگرای، دولت محوری، گروه محوری و عدم توجه به فرد انسانی و عوامل غیرمادی مانند اصول و هنجارهای اخلاقی در انقلاب رفتاری علوم اجتماعی را می‌توان آثار رویکرد کلاسیک بر علوم اجتماعی دانست (میرمحمدی، ۱۳۸۶: ۶۸۳). در نیمه دوم قرن بیستم با توجه به آسیب‌هایی که روابط بین‌الملل در نتیجه علاقه و پیروی اش از برخی اساسی ترین اصول روش فیزیک و علوم طبیعی مانند، مطلق انگاری، طبیعت باوری، جدایی ارزش از واقعیت و... دیده بود؛ انتقادهای جدی بر رویکرد اثبات گرای وارد شد، اما مطرح شدن بحث فیزیک کوانتوم دوباره جان تازه‌ای به رویکردهای مبتنی بر قوانین فیزیک داد و علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل را همچنان از لحاظ روشی تحت تسلط قوانین فیزیک نگهداشت.

فیزیک کوانتوم

طوری که قبلا توضیح داده شد، قوانین فیزیک نیوتن طی چند قرن بر جهان علمی تسلط داشت، فیزیک نیوتن بر پدیده‌های بزرگ و جهان بزرگ مانند قوانین جاذبه، نور، نجوم و... تأکید داشت. اما با پیشرفت علم فیزیک آشکار شد که فیزیک نیوتن بر بخشی از پدیده‌های جهانی از جمله جهان خورد صدق نمی‌کند. بنابراین؛ نظریه‌های جدید نسبیت و مکانیک کوانتومی نشان دادند که نظریه نیوتن در بهترین حالات، تقریبی است و در واقع در بسیاری شرایط، مثلا برای اجسامی که با سرعت بسیار زیاد حرکت می‌کنند یا برای اجسامی که نزدیک جرم‌های بزرگ با جاذبه زیاد هستند، و برای جهان خرد، به پاسخ‌های غلط منجر می‌شود. شکست نظریه علمی بسیار مهمی که قبلا به طور کامل مورد تأیید قرار گرفته بود، جان تازه‌ای به تردیدهای فلسفی هیوم در باره استقرا بخشید (گیلیس،

۱۳۸۱: ۴۰؛ استراترن، ۱۳۹۴). بنابراین؛ فیزیک کوانتوم^۱ نشان داد که جهان کوچک و پیچیده مانند؛ دنیای اتم‌ها و... نیز وجود دارد که قوانین فیزیک نیوتن بر آن جواب نمی‌دهد. در واقع پیچیدگی نقطه مشخص خروج از جهان بینی مکانیکی ارائه شده توسط ویلیام رام، همیلتون، توماس هابز و اسحاق نیوتن است که در آن رویدادهای علی در سیستم‌های قطعی می‌تواند برای هر نقطه از زمان، با داشتن وضعیت اولیه سیستم پیش بینی شود. در حالی که سیستم پیچیده با یک سیستم احتمالی شناخته نمی‌شود این عدم شناسایی در سیستم‌های پیچیده به دلیل تعاملات غیر خطی و متقابل وابسته به مسیر واحدهای پویا به وجود می‌آید نه به دلیل فرایندهای تصادفی (کوزه‌گری و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۴).

رویکرد کوانتومی، از نظر هستی‌شناسی، دارای هستی‌شناسی مادی و معنایی، از نظر روش مطالعه معتقد به عدم قطعیت هرکدام از روش‌های موجود و از نظر شناخت شناسی معتقد به تکثر و نسبیت می‌باشد. از جانب دیگر، دنیای کوانتومی، دنیای دگرگونی‌های پویاست. چیزی را که همواره در حال دگرگونی است، نمی‌توان به درستی شرح داد. لازمه تبیین مطلق پدیده‌های سیال، متوقف کردن زمان است و این امری محال به شمار می‌آید (میرمحمدی، ۱۳۸۶: ۶۸۶). این نگاه نسبت به پدیده‌های طبیعی، تأثیرات اساسی بر رویکردهای اجتماعی و به ویژه روابط بین‌الملل نیز به وجود آورد. از همین جهت، با پیشرفت تکنولوژی و ظهور بازیگران جدید و مؤثر در تحولات بین‌المللی و تعاملات غیر خطی، نشان از پیچیدگی و پویایی رو به گسترش نظام بین‌الملل دارد. در این فضای تعاملی که هر لحظه در حال تغییر، تحول و شدن است، نمی‌توان از نظم مطلق، نظمی که در آن همه چیز معین و قابل پیش‌بینی است، و همچنین آناشسی و بی‌نظمی مطلق سخن گفت. به نظر می‌رسد همان‌گونه که جیمز روزنا در توضیح سیاست جهانی متذکر می‌شود ما شاهد نظم و بی‌نظمی همزمان هستیم. به گفته وی، وجود تلاطم و درگیری و تنش میان کشورها، فقر رقت‌انگیز در جهان سوم و ثروت بی‌حد و حساب در جهان اول، تقاضای مصرانه گروه‌های مختلف برای رسیدن به سودهای خود و تقاضاهای متقابلی که مخالفان این سودها مطرح می‌کنند، نشان از وجود بی‌نظمی رو به رشد در سیاست جهان است (کوزه‌گری، ۱۳۹۶: ۹۰).

دنیای روابط بین‌الملل امروزی، به عنوان بخشی از دنیای علوم اجتماعی، کوانتیزه شده و ویژگی‌های دنیای کوانتومی را به خود گرفته است. توجه به فرد به عنوان یکی از بازیگران بین‌المللی، نشان دهنده ویژگی کوانتومی است. افرادی مانند، ماندلا، جورج سوروس، چه گوارا، بین لادن و... بدون توجه به مکان حضور خود (سرزمین محوری) نقش مهمی در تحولات سیاست بین‌الملل در نقاط مختلف دنیا ایفا می‌کنند. تحولات در عرصه فن‌آوری‌های ارتباطی و دیجیتالی، استقلال و حاکمیت

سرزمینی دولت‌ها را به شدت به چالش کشیده اند. ظهور بازیگران جدید مانند شرکت‌های چند ملیتی و سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی که اساس و رفتار آن‌ها غیر سرزمینی است، توان تبیین نظریات کلاسیک روابط بین‌الملل را زیر سوال برده است (میرمحمدی، ۱۳۸۶: ۶۸۵). نتیجه‌ای که از توضیحات فوق می‌توان گرفت این است، که علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل طی سالیان طولانی تحت تأثیر روش‌های علوم طبیعی و به ویژه فیزیک نیوتن قرار داشته است. این الگوگیری روشی هرچند شاهد تحولات و دگرگونی‌های عمیقی در علوم اجتماعی بوده است، اما تأثیر فیزیک را نمی‌توان بر روش شناسی علوم اجتماعی انکار کرد. مهم‌ترین اصول و قوانین فیزیک مانند؛ مشاهده، تجربه، تفکیک ارزش از واقعیت، نظریه، تعمیم، پیش‌بینی و... همیشه در نظریه‌های علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل حضور داشت. این تأثیر بیشتر بر نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل مانند، رئالیسم، لیبرالیسم و... که بیشترین آثار تولید شده در عرصه روابط بین‌الملل را به خود اختصاص داده و بیشترین تأثیر را بر سیاست جهانی و کارگزاران نظام بین‌الملل داشته است، قابل مشاهده است.

نتیجه‌گیری

روش به تکنیک‌ها و شیوه‌های مطالعه، حصول شناخت و کسب دانش که با توجه به معیارهای روش شناختی صورت می‌گیرد، گفته می‌شود. روش شناسی به بررسی و چگونگی جمع‌آوری داده‌ها و نحوه تحلیل و تفسیر آن‌ها می‌پردازد. روش شناسی یکی از موضوعات مهم در کسب دانش و معرفت است و حقیقتاً بدون گزینش روشی مشخص و دقیق نمی‌توان به دانش و علم معتبر دست یافت. بنابراین؛ انسان‌ها از زمانی که به دنبال شناخت و معرفت بودند همزمان روش مشخصی نیز برای کسب آن داشتند. در طول تاریخ انسان‌ها روش‌های مختلفی را برای بدست آوردن معرفت به وجود آوردند و از آن استفاده کردند. اما بحث روش شناسی بیشتر بعد از رنسانس در اروپا اهمیت یافت.

متفکرانی مانند فرانسیس بیکن، دکارت و هیوم به دنبال روش‌های بودند که برای زندگی بشر کارایی بیشتری داشته باشد و شرایط زندگی انسان‌ها را تغییر دهد. همزمان با این موضوع، افراد مانند گالیله، نیوتن و... به پیشرفت‌های قابل توجهی در رشته فیزیک رسیده بودند. از همین جهت قوانین دقیق و نظام مند فیزیک عده‌ای از متفکران علوم اجتماعی را به سوی انتخاب روش‌های فیزیک در علوم اجتماعی تشویق می‌کرد. از جانب دیگر بعضی از زیست‌شناسان مانند؛ مالتوس، لامارک و داروین به اطلاعات مهمی در عرصه‌ای زیست‌شناسی دست یافته بودند. این موضوعات نقش مهمی در گرایش محققان علوم اجتماعی جهت الگوگیری از روش‌های علوم طبیعی داشت. آگوست کنت، اسپنسر، مارکس، فروید و... از نخستین مقلدان روش علوم طبیعی در علوم اجتماعی بودند. بنابراین؛

به تدریج روش‌های علوم طبیعی در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی گسترش یافت، که تا امروز، این حوزه نتوانسته از نظر روشی خود را از سلطه روش اثباتی رهایی بخشد.

اثباتگرایی روشی است که با پذیرش روش طبیعی بر تجربه‌گرایی و کشف دانش، نسبی‌گرایی، تفکیک واقعیت از ارزش و وحدت علوم تأکید می‌نماید. این روش از زمان شکل‌گیری تا حال مراحل متفاوتی را گذرانده است و دگرگونی‌های زیادی را نیز شاهد بوده است. روابط بین‌الملل زمانی متولد شد که روش اثباتی از روش‌های مسلط در علوم اجتماعی محسوب می‌شد. از همین لحاظ پژوهشگران روابط بین‌الملل نیز تحت تأثیر این روش به مطالعه پدیده‌های سیاسی و روابط بین‌الملل از طریق مشاهده، ارایه فرضیه، تبیین، تعمیم، پیشبینی، ابطال‌پذیری و... پرداختند.

نظریه‌های روابط بین‌الملل و به ویژه نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل بر اساس روش اثباتی تدوین شده‌اند. بنابراین؛ همان طوری که روش اثباتی بر تولید و ساخت نظریه‌های روابط بین‌الملل تأثیر داشته است؛ نتایج و یافته‌های آن نیز بر سازوکارهای تصمیم‌گیری سیاست‌مداران و بازیگران روابط بین‌الملل تأثیر داشته است. به سخن دیگر کشف قوانین طبیعی و سپس تعمیم آن در حیات انسانی نقش مهمی در ایجاد جنگ‌ها، نابرابری، نسل‌کشی، تعصب، رقابت، خشونت و درگیری در نظام بین‌الملل داشته است.

هرچند گمان می‌رفت که با توجه به نقدهای جدی که بر روش اثبات‌گرایی مبنی بر تأکید داشتن آن بر نقش سرزمین، دولت، نظم‌گرایی و... از یک سو؛ و ظهور پدیده‌های جدید مانند؛ نهادهای غیردولتی و بازیگران فراملی، مسایل زیست‌محیطی و... از جانب دیگر، زمینه‌های زوال آن فرا رسیده باشد؛ زیرا نظریه‌های جریان اصلی و روش اثباتی قابلیت تبیین و پاسخ‌گویی به این مسایل را نداشت. اما به وجود آمدن فیزیک کوانتوم که بر نسبیت، عدم نقش جغرافیا و زمان و سیالیت پدیده‌ها توجه داشت، جان تازه‌ای به استمرار و بقای اثبات‌گرایی بخشید. بنابراین؛ امروزه اصول که از فیزیک کوانتوم در مطالعات روابط بین‌الملل الگو برداری می‌شود از جاذبه زیادی برخوردار است.

منابع

- استراترن، پل، (۱۳۹۴)، ۶ نظریه ای که جهان را تغییر داد، مترجم محمدرضا توکلی صابری- بهرام معلمی، تهران: چاپ هفتم، انتشارات مازیار.
- اسمیت، استیو، (۱۳۹۵)، "رویکردهای واکنش گرا و سازه انگاری در نظریه‌های بین‌الملل"، در بیلیس، جان؛ اسمیت، استیو و دیگران، "جهانی شدن سیاست (جلد اول): روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)، مترجم ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: چاپ چهارم، ابرار معاصر.
- ایمان، محمدتقی و ساداتی، احمدکلانته، (۱۳۸۹)، "روش شناسی علوم اجتماعی در اسلام با نگاهی به دیدگاه مسعود العالم چودھاری"، فصلنامه علمی- پژوهشی روش شناسی علوم انسانی، سال ۱۶، شماره ۶۳، ص ۷-۲۹.
- بطحائی، صدیق، (۱۳۹۴)، "جایگاه خردگرایی انتقادی کارل پوپر در حوزه روش شناسی و تناسب آن با پوزیتیویسم"، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، شماره ۳۰، ص ۲۵-۴۶.
- پوپر، کارل، (۱۳۸۰)، جامعه باز و دشمنان آن، مترجم عزت الله فولادوند، تهران: چاپ سوم، انتشارات خوارزمی.
- ثقفی، علی؛ خواجه‌ی، شکراله و ناظمی، امین، (۱۳۸۶)، "نگرش فلسفی به تئوری اثباتی حسابداری: از ابطال پذیری پوپر تا برنامه پژوهشی لاکاتوش"، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره ۲۶، شماره اول، پیاپی ۵۰.
- جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ، (۱۳۹۴)، درآمدی بر روابط بین‌الملل (نظریه‌ها و رهیافت‌ها) (دفتر دوم)، مترجمان مهدی زاکریان، حسن سعید کلاهی و احمد تقی زاده، تهران: چاپ اول، نشر میزان.
- چالمرز، آلن اف، (۱۳۹۴)، چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی، مترجم سعید زیبا کلام، تهران: چاپ پانزدهم، سمت.
- چرنوف، فرد، (۱۳۹۳)، نظریه و زبر نظریه در روابط بین‌الملل (مفاهیم و تفسیرهای متعارض)، مترجم علیرضا طیب، تهران: چاپ سوم، نشرنی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۹۴a)، نظریه‌ها و فرانظریه‌ها در روابط بین‌الملل، تهران: چاپ اول، نشر مخاطب.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۹۴b)، اصول و مبانی روابط بین‌الملل (۱)، تهران: چاپ اول، سمت.
- رسولی ثانی آبادی، الهام، (۱۳۹۳)، درآمدی بر مهم‌ترین مفاهیم و اصطلاحات روابط بین‌الملل، تهران: تیسرا.

- سعیدی، روح الامین و مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۹۶)، "تکثرگرایی در روابط بین الملل و امکان ارائه نظریه های غیر غربی"، فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی، سال هشتم، شماره ۳، پیاپی ۴۹، بهار.
- سنجابی، علیرضا، (۱۳۸۴)، روش شناسی در علم سیاست و روابط بین الملل، تهران: چاپ اول، نشر قومس.
- عیوض زاده، حسن، (بی تا)، "مطالعات بین المللی از منظر سنت اثباتی و فرائیباتی در روابط بین الملل"، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین الملل، ص ۱۱۳-۱۵۰.
- کوزه گری، سعیده؛ شفاغی، مسعود موسوی و عسکرخانی، ابو محمد، (۱۳۹۶)، "محدودیت تفکر نیوتنی در مطالعات روابط بین الملل"، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره دوم، تابستان، ص ۷۳-۹۳.
- کولایی، الهه و سازمند، بهاره، (۱۳۹۰)، "زمینه های درون نظری و برون نظری تحول در نظریه های منطقه گرایی"، دو فصلنامه علمی- پژوهشی "پژوهش سیاست نظری"، دوره جدید، شماره نهم، زمستان ۱۳۸۹ و بهار ۱۳۹۰.
- گلپز، داریل، (۱۳۸۸)، "نظریه هنجاری"، در مارش، دیوید و استوکر، جری، "روش و نظریه در علوم سیاسی"، مترجم امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: چاپ چهارم، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گیلیس، دانالد، (۱۳۸۱)، فلسفه علم در قرن بیستم، ترجمه حسن میانداری، تهران: چاپ اول، سمت.
- لمانت، کریستوفر، (۱۳۹۶)، روش های پژوهش در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: چاپ اول، انتشارات چاپخش.
- لمی، استیون ال، (۱۳۹۵)، "رویکردهای معاصر و جدید: نئورئالیسم و نئولیبرالیسم"، در بیلیس، جان؛ اسمیت، استیو و دیگران، "جهانی شدن سیاست (جلد اول): روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرآیندها)، مترجم ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: چاپ چهارم، ابرار معاصر.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۹۴)، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران: چاپ چهارم، سمت.
- معرفت شناسان، (۱۳۸۳)، "ایمره لاکاتوش"، فصلنامه ذهن معرفت شناسان، شماره ۱۷، ص ۱۷۷-۱۸۱.
- معینی علمداری، جهانگیر، (۱۳۹۴)، روش شناسی نظریه های جدید در سیاست (اثباتگرایی و فرا اثباتگرایی)، تهران: چاپ پنجم، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

- میرمحمدی، مهدی، (۱۳۸۶)، "پویایی‌های روش شناخت در روابط بین‌الملل"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم، زمستان، شماره مسلسل ۳۸.
- ناجی، سعید، (۱۳۸۸)، "نقدی بر روش شناسی برنامه‌های پژوهش علمی لاکاتوش"، مجله علمی و پژوهشی متافیزیک، سال ۴۵، دوره جدید، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان.

